

### بسم الله الرحمن الرحيم

### الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

#### خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا معاملات صبی در اشیاء سیره و حقیره صحیح است یا نه؟ به عبارت دیگر آیا اطلاق ادله‌ای که دلالت بر بطلان بیع صبی دارد به این اشیاء سیره و حقیره تقیید خورده است یا خیر؟ مرحوم فیض کاشانی این نظر را داده که در اشیاء سیره صحیح است و عرض کردم خود آقایان هم تتبع کنید این مقداری که ما به آن رسیدیم این است که قبل از فیض این فتوا در فقه امامیه نبوده، در میان حنبلی‌ها که عبارتشان را دیروز خواندیم حنا بله فرق بین شیء سیره و غیر سیره گذاشتند، اما کسی از فقها تا زمان مرحوم فیض بر طبق آن فتوا نداده بوده و ظاهراً از زمان فیض به بعد طبق آن فتوا داده شده است. مرحوم فیض این نظر را دارد، مرحوم تستری صاحب کتاب مقابس الأنوار همین نظریه فیض را پذیرفته است. بحث در این بود که ببینیم دلیل چیست؟ عرض کردیم که اولین دلیل تمسک به قاعده لایحرج است، توضیح دادیم اشکالاتش را هم بیان کردیم.

#### دفاع مرحوم امام خمینی از استدلال به قاعده لایحرج [1]

دو نکته از امام (رضوان الله علیه) در مورد دلیل اول را باید بیان کنیم، چون واقعاً امام نکات دقیقی در فقه دارد که من مکرر گفتم و باید حق فقهی و علمی امام روشن شود و محفوظ بماند؛

اولاً غیر از آن دو تفسیری که شیخ انصاری برای حرج در کلام مرحوم فیض کرد، امام (رضوان الله علیه) تفسیر سومی را برای کلام فیض مطرح کردند و آن تفسیر سوم این است که در همین جلد دوم از کتاب البیع صفحه 46 می‌فرمایند «و لعله أراد بلزوم الحرج أن التعارف الكذابي يوجب إختلاط جميع اموال أهل السوق و غیرهم بالحرام اختلاط الكثير بالكثير» امام (رضوان الله علیه) می‌فرمایند مرحوم فیض لعلّ مرادش از حرج این باشد که بالأخره در بازار امروز بچه‌ها این معاملات در اشیاء حقیره را انجام می‌دهند و متعارف این است که اموال اهل سوق با اموال این معاملات بچه‌ها اختلاط دارد.

اختلاطش هم مثل شبهه‌ی کثیر فی الكثير است که در علم اجمالی در بحث شبهه‌ی محصوره و غیرمحصوره یک بحث مهمی است که آیا علم اجمالی که منجزیت دارد، ما علم اجمالی داریم یکی از این پنج ظرف نجس است، اگر در موردی علم اجمالی از قبیل شبهه‌ی کثیر فی الكثير باشد، آیا علم اجمالی منجزیت دارد یا نه؟ مشهور می‌گویند اگر از قبیل کثیر فی الكثير باشد منجزیت ندارد. مثال واقعی و روشن آن اینکه الآن فصل گیلان که برسد خیلی از این گیلان‌ها - به قول کشاورزها مستأجر دارد - کرم دارد و خوردن آن حرام است، در یک درخت گیلان در هزار تا گیلان لااقل دویست تا سیصد تایی آن کرم دارد که این می‌شود شبهه کثیر فی الكثير، برخی قائلند در کثیر فی الكثير هم باید اجتناب شود و برخی قائلند در کثیر فی الكثير اجتناب لازم نیست.

امام (رضوان الله علیه) می‌فرمایند بالأخره بچه‌ها در بازار دارند این معاملات را انجام می‌دهند و این متعارف است، اختلاطشان با بزرگترها از قبیل اختلاط کثیر فی الكثير است، حالا می‌فرمایند لعلّ مراد فیض این باشد، چون مسئله از باب کثیر فی الكثير است اگر بخواهیم بگوئیم باید از این معامله صبیان اجتناب شود اصلاً حرجی می‌شود، یعنی باید معامله‌ی با کبار را هم کنار

گذاشت براي اینکه این اموالي که دست کبار است يك مقدارش از معامله با صبيان است، مال آنها به اموال معاملات با این صبيان مخلوط شده، پس اگر بخواهيم بگوئيم از معامله‌ي با صبيان بايد خودداري کرد با کبار آن هم بايد خودداري کنيم، چون کبار آن از قبيل شبهه‌ي کثير في الکثير است.

ثانياً مطلب دومي که امام فرمودند در مورد اشکال مرحوم مامقاني است، ديروز گفتيم مرحوم مامقاني مي‌فرمايد به لاحرج نمي‌شود تمسک کرد، چون لاحرج مثبت نيست و نافي است، ديروز دو جواب داديم؛ مرحوم امام در جواب مامقاني مي‌فرمايد ما با لاحرج نمي‌آئيم صحّت معاملات صبي ممیز را اثبات کنيم، تا شما بگوئيد لاحرج مثبت نيست! امام مي‌فرمايد اصلاً از نظر اجتهادي اولين مرحله این است، وقتي صبي ممیز يك معامله‌اي را انجام داد، **أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ** او را مي‌گيرد، **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** مي‌گيرد، ادله‌ي عامه مي‌گويد بيع الصبي صحيح. در مرحله دوم با حديث رفع القلم يا عمد الصبي خطؤ، با این روايات ما آمديم اين ادله‌ي عامه را تقيد زديم. در مرحله سوم لاحرج اين تقيد را منحصر مي‌کند به آنجا يي که معاملات خطيره باشد اما در معاملات يسيره ما ديگر به لاحرج تمسک نمي‌کنيم، در معاملات يسيره براي صحّت بيع صبي به همان ادله‌ي عامه تمسک مي‌کنيم. بعبارة أُخري لاحرج مي‌آيد در مورد محقّرات مي‌گويد در آن مورد باطل نيست، لاحرج مي‌آيد محجور بودن صبي را در مورد محقّرات برمي‌دارد، مانع بودن صباوت را در محقّرات لاحرج برمي‌دارد، اما صحّتش را درست است ما با لاحرج نمي‌خواهيم اثبات کنيم ما با همان ادله‌ي عامه اثبات مي‌کنيم، اين هم يك جواب دقيق‌تري است که امام (رضوان الله تعالي عليه) دادند و انصاف اين است که هر دو مطلب‌شان دقيق و محکم است که لازم ديدم اينجا ذکر کنم.

تا اينجا دليل لاحرج تمام شد و به نظر ما دليل لاحرج تمام است و مرحوم فيض هم که به آن استدلال کرده، استدلالش استدلال تامي است، اين اشکالاتي هم که مطرح شد با این جواب‌هايي که ذکر شد قابل دفع است.

#### نکته اخلاقی

در هفته گذشته بحثي را با عنوان اخلاص بيان کرديم و عرض کرديم که اين روايتي که از وجود پيامبر (صلي الله عليه وآله) است. «**من أخلص لله أربعين يوماً فجزّ الله ينابيع الحكمة من قلبه علي لسانه**» کسي که چهل روز براي خدا اخلاص داشته باشد که معنا کرديم اخلاص براي خدا يعني تمام امورش براي خدا باشد، يعني چهل روز سر سوزني هوا و هوس در او راه پيدا نکند، عملي، نگاهی، خوراکي، گفتاري، فکري را براي غير خدا و تبعيت از هوا و هوس خودش نکند! که عرض کردم خيلي کار مشکلي است، انسان وقتي راه مي‌رود چقدر گاهي منتظر مي‌شود که اول ديگري به او سلام کند، اگر هم منتظر نباشيم وقتي اول او سلام مي‌کند چرا بي‌اختيار خوشحال مي‌شويم؟ همه اينها هوا و هوس است، ما چقدر گرفتار هوا و هوس هستيم که خودمان خبر نداريم! در همين جزئيات انسان ذره‌بين بگذارد مي‌بيند که چقدر اعمالش مشمول به هوا و هوس است، همين که من الآن يك نکته‌ي اخلاقي مي‌گويم و ميل دارم شما خوش‌تان بيايد و ميل دارم اين بحث را بپسنديد، ميل دارم اگر اين نوشته شد ديگران خواندند بگويند چه خوب گفته، اينها متأسفانه در درون آدم هست، همه اينها تبعيت از هوا و هوس است، ولو حديث مي‌خوانم، اخلاق مي‌گويم، آيه مي‌خوانم، به حسب ظاهر داريم موعظه مي‌کنيم، کار براي خدا خيلي مشکل است، انسان براي خدا بگويد و آن لحظه‌اي که مي‌گويد فکر کند که آيا به نامه اعمالش مي‌رود يا نه؟ واقعاً يکي از راهکارهايي که آدم بايد داشته باشد براي خودش همين است، هميشه نامه‌ي اعمالش را جلوي چشمش باز ببيند، ببيند اين کلمه‌اي که گفت به آنجا رفت چطور شد؟ محو شد، خدا قبول کرد يا نه؟ اين دغدغه را آدم بايد براي خودش تمرين کند و زياد داشته باشد. خيلي کار مشکلي است.

اخلاص براي خدا در همه امور اين است که آن وقت پيامبر (صلي الله عليه وآله) در مورد اميرالمؤمنين فرمود «**لضربة علي يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين [2]**» يك ضربه، يعني اگر واقعاً کار انسان مخلصانه باشد اين چقدر بالا مي‌رود و چقدر ارزش دارد. اميرالمؤمنين يك ضربتي زد، انسان يك حرف بزند براي خدا، احتمال مي‌دهد وقتي اين حرف را مي‌زند آبرويش برود، احتمال مي‌دهد خيلي‌ها با او مخالفت کنند، احتمال مي‌دهد تهمت‌ها به او بزنند، اما اگر براي خدا بگويد، اين هم مشمول همان افضل من عبادة الثقلين مي‌شود، البته اگر بشود صغراي آن را انسان محقق کند و اين را انسان بتواند داشته باشد.

نکته‌ی مهم این است که این فجر الله ینابیع الحکمة من قبله علی لسانه، در کلمات یکی از این بزرگان که از دنیا رفته (خدا) رحمتش کند) می‌دیدم که فرموده بود دو احتمال وجود دارد یکی اینکه قلب انسان مانند یک زمینی است که اگر انسان او را بشکافد به آب می‌رسد، چاهی که زده می‌شود انسان داخل زمین می‌رسد، به آب بسیار گوارا و زلالی می‌رسد، اگر در قلب انسان اخلاص به وجود می‌آید خودش جوشش می‌کند، خودش ابواب علم را برای انسان می‌آورد و همینطور بیرون می‌ریزد. یک احتمال این است که وقتی انسان اخلاص پیدا کرد و نورانی شد خدا به او افاضه می‌کند، یعنی «[العلم نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء](#) [3]» دیگر خدا او را قابل دریافت علم می‌داند، ممکن است یک کسی سی تا چهل سال دنبال یک علمی باشد، از حقیقت آن علم بهره‌ای نداشته باشد و ممکن است کسی چند سال دنبال آن علم باشد و بسیاری از حقایق آن علم را خدا نصیبش کرده باشد، در فقه همینطور است، در فلسفه همینطور است، در طب همینطور است، علم حقیقتش نوری است ولو اختلاف مراتب هم دارد، اما این حقیقت نوری را خدا باید به انسان بفهماند و در ظرف دل انسان قرار بدهد.

پس نتیجه این می‌شود که ما حالا چه معنای اول باشد و چه معنای دوم، این همه زحمت می‌کشیم مطالعه می‌کنیم، می‌گوئیم می‌نویسیم برای خدا است؟ اینکه مسلم است باید برای خدا درس بخوانیم، آیا الآن که در حوزه به دنبال این افتادیم که مدرک بگیریم، این من اخلص لله شامل‌مان می‌شود؟! قطعاً نمی‌شود، یک وقت می‌گوئیم حالا مدرک را به ما دادند دادند و اگر هم ندادند ما یک وظیفه‌ای داریم که انجام می‌دهیم، حالا مدرک هم دادند یک مزایای دنیوی و اعتباریاتی دارد، ولی اگر یک کسی بگوید من برای مدرک درس می‌خوانم این مسلم برای خدا درس نمی‌خواند. جای این نیست که انسان توجیه کند بگوید برای مدرک می‌خواند و می‌خواهد خدمت کند خدمت کردن متوقف بر مدرک نیست، این همه علمای بزرگ بودند کتاب‌ها نوشتند تحقیقات داشتند، زحماتی کشیدند و هیچ کدام مدرکی نداشتند، مدرک امروز وسیله‌ای شده یا برای اینکه انسان یک حقوق بیشتری بگیرد و یا یک اعتباری در جامعه پیدا کند، یک عنوانی را یدک بکشد، چیز دیگری نیست، واقعاً بیائیم خودمان را خالص کنیم و از خدا هم باید بخواهیم.

خداوند متعال در آیه 28 سوره مبارکه حدید می‌فرماید «[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلًا مِنْ رَحْمَتِهِ وَجَعَلَ لَكُم نُورًا](#)» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوا داشته باشید ایمان به پیامبر هم پیدا کنید اگر شما تقوا داشته باشید، خدا دو کفل از رحمت خودش نصیب شما می‌کند. اینجا برخی از مفسرین درباره کفلین می‌گویند، کفل به دو معناست؛ (1) یکی به معنای آن نفعی که نصیب انسان می‌شود و یکی از نیازهای انسان را برطرف می‌کند، یعنی نفعی که واقعاً یک خلایق را در انسان پر می‌کند (2) و یکی هم از همان کفل روی حیوان گرفتند که روی آن زین گذاشتند که انسان روی آن بنشیند. ولی به عنوان نفع و بهره گرفتند، دو بهره از رحمت خدا به شما داده می‌شود، یکی بهره‌ی دنیا و یکی آخرت. برخی اینطور گفتند که کفلین «[رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً](#)» بعضی معنای دیگری دارند که من در ذهن می‌آید یک وقتی در یکی از بحث‌ها همین معنا را اختیار کردیم، این کفلین تنبیه در مقابل جمع و مفرد نیست، خدا می‌فرماید اگر تقوا داشته باشید همین طور رحمت پشت سر هم نصیب شما می‌شود، این خیلی عالی است. این يعطکم کفلین، دو کفل در مقابل یکی و سه تا نیست! تنبیه‌اش اراده نشده، يعطکم کفلین من رحمته یعنی رحمة بعد رحمة، این خیلی معنای خوبی دارد، ما واقعاً چرا اینها را از دست بدهیم، چرا بیائیم هوا و هوس را با امور خودمان مخلوط کنیم و خودمان را از اینها محروم کنیم، یعنی واقعاً اگر انسان عقل هم داشته باشد، عقل می‌گوید هوا و هوس را کنار بگذارید، حالا اگر دین و شرع را هم آدم خدایی نکرده گوش نکند! عقل هم می‌گوید تو اگر می‌خواهی به یک نتایج خیلی بالاتر برسی اینها را کنار بگذار، انسان دنبال چیست؟ دنبال این است که یک چیزی به دست بیاورد، یک چیزی که برایش فایده و نفع داشته باشد، خیلی از این مظاهر دنیا نفع کاذب دارد، خیال می‌کنیم نفع دارد، این هم از بیچارگی‌های ماست، این هم هوا و هوس نمی‌گذارد بفهمد این نفع نیست! هوا و هوس نمی‌گذارد بفهمد مقام نفع نیست اگر ضرر نباشد! هوا و هوس نمی‌گذارد انسان بفهمد پول نفع نیست اگر ضرر نداشته باشد، شهرت نفع نیست اگر ضرر نداشته باشد، یک مقدار بیائیم این هوا و هوس‌ها را کنار بگذاریم.

از جزئیات و از داخل زندگی‌مان شروع کنیم، از امر و نهی‌هایی که انسان در زندگی می‌کند، برخوردهایی که می‌کند و توقعاتی که

دارد تا ببائیم به مراحل دیگرش، بگوئیم کجا محور را حبّ نفس‌مان قرار می‌دهیم و کجا محور را حبّ خدا قرار می‌دهیم؟ «يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا»، اگر تقوا داشته باشید خدا يك نور مخصوصي به شما می‌دهد، آن آیه‌ی شریفه که «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» (حدید/ 12) ما باید آن نور قیامت را از همین جا تحصیل کنیم، تحصیلش به همین است که اخلاص داشته باشیم، تقوا داشته باشیم، کارهایمان را ان شاء الله برای خدا قرار بدهیم، امیرالمؤمنین (علیه السلام) این تعبیر را دارند و می‌فرمایند «الإخلاص غاية الدين [4]» که این خودش معنای خیلی وسیعی دارد که در ذهن شریف‌تان باشد که ان شاء الله در جلسه آینده توضیح می‌دهیم.

خدا اخلاص را نصیب همه ما بفرماید و هوا و هوس را از هم‌هی ما دور بفرماید.

## و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

\*\*\*\*\*

[1] «و لعلّه(قدّس سرّه) أراد بلزوم الحرج أنّ التعارف الكذائيّ يوجب اختلاط جميع أموال أهل السوق و غيرهم بالحرام، اختلاط الكثير بالكثير، و معه يلزم الحرج؛ لعدم المفزّ من الحرام حتّى في المعاملة مع الكبار، بعد مخالطة الصغار معهم في المعاملات و الأخذ و الإعطاء. إلّا أن يقال باعتبار اليد حتّى مع هذا الاختلاط الكثير، و هو مشكل. إن قلت: تصحيح المعاملة بدليل الحرج غير وجيه؛ لأنّ دليله ليس مشرّعاً و مثبتاً للحكم، بل رافع للحكم الحرجيّ. قلت: إنّ مقتضى الأدلّة العامّة صحّة معاملات الصبيّ المميّز؛ لصدق العناوين عليها قطعاً، و إنّما المانع عنها دليل حجر الصبيّ، و مع محكوميته في مورد المحقّرات لدليل الحرج، تبقى الأدلّة المصحّحة على حالها، فالاستناد في الصحّة إليها، لا إلى دليل الحرج، فلو ثبت الحرج فلا إشكال، إلّا أنّ الشأّن فيه» كتاب البيع، ج 2، ص 46.

[2] اقبال الاعمال، ج 1، ص 467.

[3] مصباح الشريعة، ص 16.

[4] غرر الحكم و درر الكلم، ص 44، ح 777.